

تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های رمان ارمیا بر اساس نظریه سوگ وردن

ابراهیم ظاهری عبده‌وند*

عباس داوطلب**

ذبیح الله کاوه***

چکیده

در برخی از رمان‌های دفاع مقدس، تأثیرات روحی و روانی جنگ تحمیلی بر زندگی شخصیت‌های داستانی به تصویر کشیده شده است که بر این اساس، می‌توان این آثار را تحلیل روانشناسانه کرد. هدف در این پژوهش نیز بررسی روانشناختی شخصیت‌های رمان ارمیا، بر مبنای نظریه سوگ وردن و با روش اسنادی است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد در این رمان، نویسنده وضعیت روحی و روانی شخصیت‌هایی مانند ارمیا را در شهادت رزمندگان و رحلت امام(ره) نشان داده است. آنان در شهادت رزمندگان، با وجود داشتن احساس‌های مختلف مانند احساس اندوه و خشم و شناخت‌هایی چون گنجی، سردرگمی و حواس‌پرتی و رفتارهایی مثل گوشه‌گیری، توهم و بی‌قراری، سرانجام هر چهار تکلیف سوگ را پشت سر می‌گذارند و به زندگی عادی بازمی‌گردند؛ اما با رحلت امام(ره)، دچار ناباوری می‌شوند و در مرحله اول سوگ، یعنی انکار پذیرش واقعیت فقدان باقی می‌مانند. این امر نشان‌دهنده تأثیر شدید روحی و روانی رحلت امام(ره) بر زندگی افراد به ویژه رزمندگان است. واژه‌های کلیدی: رمان ارمیا، نظریه سوگ وردن، واقعیت فقدان، درد مصیبت، انطباق با محیط.

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد(نویسنده مسؤول) zaheri@sku.ac.ir

** کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد.

*** استادیار گروه مشاوره دانشگاه شهرکرد.

۱. مقدمه

فقدان* یک تجربه جهانی است. شایع‌ترین نوع فقدان، از دست دادن از طریق مرگ[†] است (ن.ک:آبرامسون[‡]، ۲۰۲۰: ۳). مرگ و میر، جزء لاینفک چرخه زندگی است و در طول دوره زندگی، به طور مستقیم و غیرمستقیم تجربه می‌شود. گاهی، مرگ پس از یک بیماری طولانی رخ می‌دهد؛ در حالی که در برخی مواقع برای دیگران می‌تواند کاملاً ناگهانی و غیرمنتظره رخ دهد. مرگ به عنوان یک قسمت نرمال و عادی از چرخه زندگی در نظر گرفته می‌شود؛ اما بسته به وضعیت، برای برخی از افرادی که از فقدان بسیار اندوهگین هستند، این واقعه می‌تواند از حالت نرمال دور شود. فرایندی که در آن فرد با این فقدان کنار می‌آید، عزاداری[§] نامیده می‌شود. از سوی دیگر، سوگ عبارت است از واکنش فرد به عزاداری متشکل از افکار، احساسات و رفتارهایی که پس از فقدان شخصی در طول زمان تجربه می‌کند (ن.ک:وردن^{**}، ۲۰۱۸: ۲۳). یا در تعریفی دیگر، سوگ به عنوان پاسخی به مرگ یکی از عزیزان و همچنین به عنوان شکلی از دلبستگی^{††} بین فرد متوفی و بازمانده شناخته می‌شود که استرس‌های ناشی از این سوگ و روابط مهم بین آنان روی رفاه و بهزیستی روانشناختی فرد بازمانده تأثیرگذار است (ن.ک:کسیدی و شیور^{‡‡}، ۲۰۱۶: ۴۵؛ لاهوسن و همکاران^{§§}، ۲۰۱۹: ۶۷).

تجربه از دست دادن یکی از عزیزان برای هر فردی بسیار منحصر به فرد است. در حالی که مرگ به طور جهانی برای همه تجربه می‌شود، شیوه‌های تجربه غم و از دست دادن فردی، ممکن است از شخصی به شخص دیگری متفاوت باشد. گاهی صدمات و آسیب‌ها می‌تواند بر فرد تا حدی تأثیر بگذارد که خود فرد احساس نمی‌کند (ن.ک:آبرامسون، ۲۰۲۰: ۳۴). بنابراین، این فرد نیاز به کمک و حمایت برای سپری کردن فرایند سوگ را دارد. نظریه‌ها و مدل‌های متداولی برای کار با کسانی که در حال سپری کردن سوگ هستند، وجود دارد. ویلیام جی وردن نظریه‌ای با عنوان چهار تکلیف سوگ ابداع کرد. نظریه وردن درک جامع‌ای از فرایند سوگ را

* .loss

† .death

‡ .Abramson

§ .bereavement

** .Worden

†† .attachment

‡‡ .Cassidy and Shaver

§§ .Lahousen,& et al

ایجاد می‌کند. مزیت این مدل انعطاف‌پذیرتر بودن آن است. همچنین در برخی از تکالیف، ممکن فرد زمان بیشتری را در آن تکلیف متناسب با داغ بماند. از جمله عواملی که سبب ایجاد فقدان و از دست دادن عزیزان می‌شود، جنگ‌هاست. جنگ به گسترار گسترده نظامیان و غیرنظامیان و غارت ثروت و منابع طبیعی منجر می‌شود و پیامدهای زیانباری در پی دارد که موجب می‌شود تا بعد از گذشت سال‌ها، آثار آن وجود داشته باشد و افراد جامعه درگیر آن باشند. بر این اساس، از جنبه‌های مختلف، به‌ویژه روحی و روانی افراد را با مشکلاتی مواجه می‌کند. معمولاً خانواده‌های افرادی که در جنگ مجروح یا کشته می‌شوند، حتی بعد از جنگ نیز ممکن است نتوانند با این وقایع کنار بیایند و تا بازگشت به زندگی عادی مسائل تلخی را تجربه کنند. آثار داستانی چون رمان‌ها نیز بستری شده‌اند که از طریق آن‌ها، نویسندگان کوشیده‌اند این آثار روحی و روانی جنگ را بر زندگی افراد به تصویر بکشند؛ بنابراین آن‌ها را از جنبه‌های مختلف، از جمله روانشناختی می‌توان بررسی کرد.

۱-۱. مبنای نظری پژوهش

از نظر وردن، از دشوارترین و استرس‌زاترین رویدادهایی که بر جنبه‌های مختلف زندگی شخص از جمله روح و روان افراد تأثیر می‌گذارد، از دست دادن عزیزان است. فرد مصیبت دیده، واکنش‌های مختلف جسمانی، هیجانی، شناختی و احساسی از خود نشان می‌دهد که پس از تقریباً شش ماه این حالات، فروکش می‌کنند و در صورت ادامه یافتن آن‌ها، فرد دچار اختلال روانی می‌شود. هرگاه انسان به چیزی یا فردی دلبسته باشد و آن را از دست بدهد، دچار تألم ناشی از فقدان می‌شود و وی چهار مرحله و تکلیف را باید از سر بگذراند که این مراحل، به ترتیب عبارتند از: الف) تکلیف پذیرش واقعیت فقدان، یعنی این که شخص به این نتیجه برسد که حداقل در این جهان، دیگر دیدار با شخص مرده میسر نخواهد شد؛ ب) تکلیف گذر از درد مصیبت که همزمان با مرحله اول اتفاق می‌افتد و هم شامل درد جسمانی می‌شود و هم درد عاطفی. شخص مصیبت‌دیده باید این مرحله را پشت سر بگذراند تا نشانه‌های آن، از طریق رفتارهای غیرعادی بروز نکند؛ ج) تکلیف انطباق با محیط بدون حضور شخص متوفی از نظر عاطفی، یعنی یافتن مکانی مناسب برای متوفی در زندگی عاطفی، جایی که فرد زنده را قادر کند به زندگی مؤثر خود در جهان ادامه دهد (ن.ک. وردن، ۱۳۷۷: ۲۳-۳۳). علاوه بر چهار تکلیف مذکور، همچنین رفتارهای طبیعی مختلفی از فرد در طی این چهار مرحله دیده می‌شود؛ مانند احساس‌ها (اندوه، خشم، اضطراب و تنهایی)، حالت‌های ذهنی و شناختی (ناباوری، گیجی، توهم و دلمشغولی) و رفتارهایی مانند اختلال در خواب، جست‌وجو و گوشه‌گیری (ن.ک. همان: ۴۰-۴۷). از نظر وردن، انجام بهنجار این تکالیف و رفتارها، برای تحمل درد مصیبت و بازگشت به

زندگی امری ضروری است. واکنش ماتم به التیام یافتن زخم شبیه است؛ التیامی که در هر دو حالت و در قلمرو جسم و روان برای بازگشت به حالت تعادل حیاتی نیاز به گذشت زمان دارد (ن.ک: معتمدی، ۱۳۷۲: ۲۲۰).

۱-۲. هدف و پرسش‌های پژوهش

در این پژوهش کوشیده می‌شود بر مبنای نظریه سوگ وردن، شخصیت‌های رمان ارمیا تحلیل و به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود که براساس دیدگاه این نظریه‌پرداز، شخصیت‌های درگیر در سوگ این رمان، مراحل و تکالیف سوگ را چگونه پشت سر می‌گذارند؟ این شخصیت‌های درگیر در سوگ چه احساس‌هایی را تجربه می‌کنند؟ و آیا در پایان، می‌توانند به زندگی عادی بازگردند یا نه؟

۱-۳. پیشینه پژوهش

تاکنون درباره مرگ در ادبیات معاصر به‌ویژه ادبیات پایداری آثاری نوشته شده است؛ مانند مقاله «تصویر مرگ و زندگی در شعر معاصر ایران»، «نگاه زیبایی‌شناسانه به مرگ و زندگی در نقاب فاطمه الزهرا^(س) در از شرابه‌های روسری مادرم» (۱۳۹۶)، «علمدار شیعی» (۱۳۸۳) و «تحلیل شخصیت در رمان جای خالی سلوچ بر اساس نظریه تکالیف سوگ وردن» (۱۳۹۸)؛ اما تاکنون در هیچ پژوهشی آثار دفاع مقدس بر اساس نظریه سوگ وردن تحلیل نشده است.

۲. بحث

در ادامه شخصیت‌های رمان ارمیا بر اساس چهار تکلیف سوگ وردن بررسی می‌شود:

۲-۱. پذیرش واقعیت فقدان

اولین مرحله در هر فقدان، پذیرش واقعیت فقدان است. فرد باید این واقعیت را بپذیرد که چنین حادثه‌ای روی داده است؛ اما گاهی افراد واقعیت فقدان را انکار می‌کنند: «نقطه مقابل پذیرش واقعیت مرگ، باور نکردن آن از طریق نوعی انکار است. کسانی نمی‌خواهند باور کنند که مرگ آن فرد واقعی است و در همان مرحله اول روند سوگواری گیر می‌کنند» (وردن، ۱۳۷۷: ۲۴). استفاده از این مکانیسم دفاعی، سبب می‌شود تا فرد بتواند راحت‌تر با امر ناگوار روبرو شود. از جمله آشکال آن، انکار معنی فقدان است. به این ترتیب فقدان را می‌توان کم اهمیت‌تر جلوه داد و برای آن، ارزشی کمتر از آن‌چه واقعاً دارد، قائل شد (ن.ک: همان، ۲۵). در رمان ارمیا، در سوگ مصطفی، ارمیا با واکنش‌های خود ابتدا نشان می‌دهد که مرگ دوست خود را پذیرفته است:

«اولین حرکت در سوگ‌واری دستی بود که به خاک افتاد. خاک را مشت کرد. خاک‌های جنوب بعضی وقت‌ها شبیه آب می‌شوند. مثل این‌جا یا مثل جایی که گناهان شهیدی را می‌شویند. دست بالا رفت و بر سر مرد فرود آمد. ارمیا نیز درنگ نکرد. دستش را بالا برد» (امیرخانی، ۱۳۸۷: ۱۳)

و به نوعی «واقعیتِ فقدان» را پذیرفته است؛ اما در ادامه اندوه او شدید می‌شود که برای محافظت از خود، ناخودآگاه از مکانیسم دفاعی انکار «معنی فقدان» استفاده می‌کند. در این رمان، این انکار فقدان، نه با کم اهمیت دادن مرگ مصطفی، بلکه با بی‌ارزش دانستن خود شخصیت سوگوار اتفاق افتاده است: «شما هم ببخشید وسط حرف‌تان می‌آیم. من بزرگ می‌شدم؛ اما مثل ناخن من را کند و رفت» (همان: ۲۱). این نوع سخنان، بیان‌کننده این هستند که ارمیا می‌کوشد تا به گونه‌ای شهادت و نبود مصطفی را برای خود راحت‌تر کند و از شدت ضایعه ایجاد شده و احساسات جانکاه خود بکاهد. در حقیقت در نگاه عرفانی ارمیا، شخصیت مصطفی طوری ترسیم می‌شود که گویا مصطفی نمرده و آن کس که مرده است خود ارمیا و سایر همزمانی است که به نوعی جامانده‌اند.

زمانی که کسی می‌میرد، حتی اگر انتظار مرگ او می‌رفته است، همواره این احساس وجود دارد که چنین حادثه‌ای اتفاق نیفتاده است. نخستین تکلیف سوگواری کاملاً روبه‌رو شدن با این واقعیت که شخص مورد بحث مرده و رفته است و بازخواهد گشت. بخشی از پذیرش واقعیت، رسیدن به این اعتقاد است که دیداری دوباره، دست کم در این جهان، میسر نخواهد شد (ن.ک:وردن، ۱۳۷۷: ۲۴-۲۳). در رمان مورد بررسی، ارمیا بعد از شنیدن خبر ارتحال حضرت امام خمینی(ره)، فقدان امام را انکار می‌کند و رفتارش طوری است که گویا چنین حادثه‌ای اتفاق نیفتاده است و بعد از شنیدن خبر ارتحال امام(ره) از رادیو، بیان می‌کند چنین حادثه‌ای روی نداده است، واقعیت فقدان را نمی‌پذیرد و دست به انکار آن می‌زند:

«رادیو را جلو صورت گرفته بود. انگار صورت دشمنش را در میان دو دست گرفته باشد. — تو نمی‌فهمی داری چه می‌گویی! مرد، مگر امام هم می‌میرد؟! داری چه می‌گویی؟ سرش را بلند کرد. — شماها مگر نمی‌فهمید این دارد چی می‌گوید؟ این نمی‌فهمد!» (امیرخانی، ۱۳۸۷: ۱۹۶-۱۹۵).

راه دیگری برای انکار فقدان، دست زدن به «فراموشی انتخابی» است (ن.ک:وردن، ۱۳۷۷: ۲۵). فرد به گونه‌ای حادثه روی داده را فراموش و سعی می‌کند هر نشانه‌ای را که یادآور فرد از دست رفته است، از بین ببرد. ارمیا نیز از این روش استفاده می‌کند؛ چنان‌که زخم زبان‌های مردم را با استفاده از تکنیک «فراموشی انتخابی» بی‌پاسخ می‌گذارد و گرچه جنگ و ارزش‌های آن،

مانند شهادت شهادتی مانند مصطفی برایش بسیار مهم بود، تحت فشارها، به صورت انتخابی آن‌ها را فراموش می‌کند:

«وقتی استاده‌ها، دانش‌جو‌ها و دیگران به ارمیا زخم زبان می‌زدند، هیچ نمی‌گفت. خودش هم می‌دانست در بعضی موارد سکوتش پا روی اعتقادات می‌گذارد؛ اما گویا چاره‌ای نداشت. ارمیا خود را شدیداً تحت فشار نگه داشته بود. آرام‌آرام، حتا برای خود هم خاطرات جنگ رنگ می‌باخت» (امیرخانی، ۱۳۸۷: ۹۶-۹۵)

و آگاهانه از یادآوری خاطرات گذشته و مربوط به جنگ و مصطفی خودداری می‌کند: «بهار سال ۶۸ بود. ارمیا سعی می‌کرد به خاطر نیاورد بهار سال گذشته را» (همان: ۹۶).

گاهی فرد در گیرودار این تکلیف، بین باور کردن و ناباوری در نوسان است. گاه به نظر می‌رسد که سوگواران تحت تأثیر واقعیت قرار گرفته‌اند و طوری رفتار می‌کنند که گویی کاملاً قبول کرده‌اند فرد متوفی رفته است؛ گاه زیر تأثیر خیال‌پردازی و امید به دیداری دوباره، غیر عقلانی رفتار می‌کنند (ن.ک: وردن، ۱۳۷۷: ۲۶-۲۷). در رمان ارمیا نیز برخی از شخصیت‌ها گاهی با خیال‌پردازی، در عین این‌که می‌دانند فرد مرده است؛ اما هنوز امید دارند خبر واقعیت نداشته باشد و در بین پذیرفتن و نپذیرفتن شک و تردید دارند؛ چنان‌که در صحنه‌ای که ارمیا و معدنچیان، خبر فوت حضرت امام (ره) را از رادیو می‌شنوند، نورعلی این‌گونه خیال‌پردازی می‌کند: «نورعلی ارمیا را در آغوش گرفت. — آقای ارمینا مهم نیست. گریه نکن. حالا شاید دروغ باشد. معلوم نیست. رادیوش نو بوده!» (امیرخانی، ۱۳۸۷: ۱۹۷). پس از این‌که ارمیا به میان جنگ می‌رود و با خود خلوت می‌کند، واقعیت فقدان مصطفی را می‌پذیرد؛ اما با رحلت امام (ره) دوباره ارمیا به شدت دچار انکار فقدان واقعیت می‌شود و داستان در همین مرحله به پایان می‌رسد که این امر نشان می‌دهد نوع نگرش و دلبستگی رزمندگان به امام (ره) تا چه اندازه بوده است. در واقع مقایسه این دو فقدان در داستان، نشان می‌دهد رزمندگان شهادت دوستان خود را با تفکر و تعمق، سرانجام توانستند بپذیرند؛ اما رحلت امام (ره) ضربه بوده تحمل‌ناپذیر بوده است.

۲-۲. گذر از درد مصیبت

گذر از درد مصیبت، دومین مرحله سوگ است. تمام افراد درد را با شدتی یکسان یا به طریقی یکسان احساس نمی‌کنند؛ اما امکان ندارد کسی را که عمیقاً به او دلبسته بوده‌ایم، بی‌تجربه کردن حدی از درد از دست بدهیم (ن.ک: وردن، ۱۳۷۷: ۲۸-۲۷). البته گاهی فرد سوگوار درد مصیبت را انکار می‌کنند. ارمیا نیز به خاطر علاقه شدیدش به مصطفی، پس از شهادت وی، دچار درد جسمانی و به‌ویژه درد عاطفی و رفتاری می‌شود؛ به گونه‌ای که همواره گریه می‌کند:

«سه قوطی کنسرو در سنگر تاریک برق می‌زدند. ارمیا باز هم روی سجاده نشسته بود و گریه می‌کرد. زار می‌زد. روزهای اول برای مصطفی گریه می‌کرد. اما هرچه می‌گذشت خود را برای گریه مستحق‌تر می‌دید» (امیرخانی، ۱۳۸۷: ۲۸). در برابر رحلت امام (ره) درد مصیبت شخصیت‌های بیشتری از رمان توصیف و این درد مصیبت در قالب سرگردانی، گریه، بی‌قراری و بی‌تابی در صحنه‌هایی از داستان ترسیم شده است؛ چنان‌که ارمیا بی‌قراری می‌کند و اشک می‌ریزد:

«گاه‌گاهی صوتی بی‌معنی، مثل جیغ را فریاد می‌کرد. روی تخت تکان می‌خورد. شیشه قلاب عکس مرطوب شده بود. با لب‌هایش عکس را بوسید. مزه‌ای شور داشت. گریه مجال فکر کردن نمی‌داد. روی تخت چمباتمه زده بود. گاهی دراز می‌کشید. غلت می‌زد و دوباره می‌نشست. ستون مهره‌هایش را کمان می‌کرد. بدنش مثل تیر از چله رها می‌شد. با سرو پا به زمین ضربه‌ای می‌زد. به هوا می‌پريد. در هوا گاهی غلت می‌زد. با شکم به زمین می‌افتاد» (همان: ۲۰۶)

پیرمرد معدن‌چی - نورعلی - نیز با رحلت امام دچار اندوه شدید می‌شود: «ارمیا به پیرمرد می‌گفت: بی‌پدر شديم پيرمرد! و پيرمرد هم بدون تأمل حرف‌های ارمیا را تکرار می‌کرد و اشک می‌ریخت» (همان: ۲۰۴). پدر و مادر ارمیا نیز، به گونه‌ای دیگر درد مصیبت فقدان امام (ره) را تجربه می‌کنند:

«شهین و معمر مثل دو بچه کوچک، در مقابل ارمیا ایستاده بودند. سرهایشان را پایین انداخته بودند. انگار در قضیه‌ای مقصر باشند. ارمیا سرش را پایین انداخت. حرفی برای گفتن نداشت. در چشمان هر سه اشک آماده بود تا با اشاره‌ای سرازیر شود» (همان: ۲۰۵).

دکتر حیدری از جانبازان جنگ، در ماجرای تشییع حضرت امام (ره)، همراه ارمیا می‌شود و درد مصیبت فقدان امام را این‌گونه بروز می‌دهد: «اشک از گونه‌اش سرازیر بود. در مسیر از خانه تا بهشت زهرا که با وسایل مختلف طی شده بود، حتا از ارمیا تشکر هم نکرده بود» (همان: ۲۱۹).

درد جسمانی و عاطفی موقع از دست دادن عزیزان امری طبیعی است؛ اما گاهی عواملی سبب می‌شوند که فرد مصیبت‌دیده این درد را به شکلی نفی کند و نتواند به طور معمول از مرحله درد مصیبت عبور کند. در این زمینه، وردن معتقد است:

«اشخاص از راه‌های گوناگونی می‌توانند تکلیف دوم را قیچی کنند. ساده‌ترین راه این است که احساس خویش را کتمان کنند و از اساس منکر وجود دردی شوند که حضور دارد. گاه با پرهیز از فکرهای دردناک، این روند را سد می‌کنند و برای محافظت از خویش در برابر تألم فقدان، متوسل به شیوه‌های بستن راه فکر می‌شوند. برخی اشخاص تنها به فکرهای خوشایندی می‌پردازند که از متوفی در ذهن دارند تا خود را از شر افکار حزن‌انگیز برهانند» (وردن، ۱۳۷۷: ۲۸).

در رمان ارمیا این نفی تکلیف دوم مشهود نیست و فقط در برخی صحنه‌ها به صورت محدود، فکر کردن ارمیا به خاطرات روزهای خوشایند با مصطفی، راه‌گریزی است برای این که خود را از افکار حزن‌انگیز برهاند؛ برای مثال هنگامی که چند روز بعد از شهادت مصطفی، ارمیا در سنگر مشغول خواندن نماز است، به یاد خاطره‌های خوش مصطفی می‌افتد:

«یاد چند ماه پیش افتاد. وقتی مصطفی کنار سنگر آمد و ارمیا مشغول نماز بود. خیلی زود نمازش را شکست. به مصطفی سلام کرد. اما مصطفی باهوش‌تر از این حرف‌ها بود. علاوه بر این - که متوجه نماز خواندن ارمیا شد، به او گفت: ارمیا نماز مستحبی می‌خوانی که به این راحتی می - شکنی‌اش؟ ارمیا نماز را با یاد مصطفی تمام کرد» (امیرخانی، ۱۳۸۷: ۲۸).

این گونه یادآوری‌ها باعث کاستن از اندوه ارمیا می‌شود.

باید گفت مرحلهٔ گذر از درد مصیبت، مرحلهٔ مهم تکلیف سوگ وردن است که در این مرحله، فرد مصیبت دیده نیاز مبرم به حمایت و کمک دیگران از جمله وابستگان و اقوام و دوستان دارد. در رمان ارمیا شخصیت‌هایی مانند پدر و مادر ارمیا برای گذر از درد مصیبت به حمایت‌های از او می‌پردازند؛ مانند حمایت‌های عاطفی مادر از او، وقتی که درد ناشی از شهادت مصطفی بر او فشار می‌آورد: «- ارمیا چه شده؟ با خودت حرف می‌زنی. چرا گریه می‌کنی. چه شده مادر ... شهین ارمیا را در آغوش گرفت. اشک‌های ارمیا با اشک‌های شهین مخلوط شده بود» (همان: ۷۵)

اما رفتار برخی از شخصیت‌ها مانند صاحب کافه، دانشجویان و استادان دانشگاه، سبب می‌شود که ارمیا همواره به یاد مصیبت روی داده بیفتد و رفتارهای نامعقول از خود نشان دهد؛ برای مثال می‌توان به صحنهٔ عصبانیت ارمیا از صاحب کافه اشاره کرد؛ زمانی که صاحب کافه، با حالت تمسخر رو به ارمیا و پدرش گفت: «این بیابان خراب‌شده حتا به درد عراقی‌ها هم نخورد و بعد پوزخندی زد و گفت: اگر می‌خواستند این‌جا را می‌گرفتند» (همان: ۶۲). این گفتهٔ صاحب کافه، سبب می‌شود ارمیا خشمگین شود و به دنبال آن درد جسمانی و غش شود:

«دستان ارمیا گلپیش را گرفت و صدای صاحب کافه زیر پنجه‌های قوی او خفه شد. صدلی دیگر به دیوار چسبیده بود. قیافه‌ی سیاه شده‌اش همه را به حرکت واداشت. ارمیا در دست‌های مشتریان اسیر شده بود؛ اما دهانش آزاد بود. فریاد می‌کشید. ارمیا دیگر روی میز افتاده بود...» (همان: ۶۴-۶۳).

از آغاز داستان که مصطفی به شهادت می‌رسد ارمیا دچار درد مصیبت می‌شود؛ اما زمانی که به جنگل پناه می‌برد از درد مصیبت او کاسته می‌شود و می‌کوشد که خود را با محیط انطباق

بدهد. البته در پایان داستان، با خبر رحلت امام(ره) درد مصیبت را دوباره با شدت بیشتر تجربه می‌کند و داستان در همین مرحله به پایان می‌رسد.

۲-۳. انطباق با محیط بدون حضور شخص متوفی

انطباق با محیط بدون حضور شخص متوفی، به معنای کسب مهارت‌های جدید، پذیرش تغییر در محیط، بازنگری در الگوهای زندگی گذشته و تعریف دوباره از وظایف و اهداف شخص در زندگی است (وردن، ۱۳۷۷: ۲۹). در رمان ارمیا، رابطه بسیار نزدیک ارمیا با مصطفی، سبب شده است وی نتواند وظایف خود را بعد از شهادت مصطفی به شیوه مطلوب انجام دهد. زمانی که در جبهه است، کار خاصی را انجام نمی‌دهد و در اجتماع حضور فعال ندارد. بعد از آمدن به تهران، می‌کوشد خود را با محیط جدید انطباق بدهد؛ هر چند نوعی ناسازگاری در رفتار او دیده می‌شود؛ چنان که رفتن او به دانشگاه و پیگیری اموری تحصیلی‌اش، نشان از انطباق با محیط بدون حضور مصطفی دارد؛ اما نمی‌تواند هنوز با دوستانش مانند رامین محمدی، رابطه درست مانند گذشته برقرار کند: «با ارمیا خداحافظی کردند و به طرف کلاس‌شان رفتند. ارمیا دورشدن‌شان را نظاره کرد. ارمیا هم مثل رامین احساس می‌کرد فقط وقتش تلف شده است!» (امیرخانی، ۱۳۸۷: ۸۶).

با گذر بیشتر زمان، ارمیا راحت‌تر خود را با محیط تطبیق می‌دهد: «ارمیا کم‌کم داشت به زنده‌گی عادی عادت می‌کرد. مجبور بود با همه کنار بیاید؛ با خانواده، با دانش‌گاه و با رفقاییش. مامان شهین و آقای معمر دیگر با ارمیا مشکلی نداشتند. رفتارهای ارمیا عادی شده بود. عادت کرده بود که با رفقاییش رابطه برقرار کند؛ با سعید درودگر، رامین محمدی و سایر بچه‌ها» (همان).

در ادامه خاطرات جنگ هم برای ارمیا رنگ می‌بازد: «آرام آرام حتا برای خود او هم خاطرات جنگ رنگ می‌باخت» (همان: ۹۶) که این امر نشان می‌دهد گذر زمان، پذیرش تغییر در محیط جدید را برای ارمیا فراهم کرده است. در این انطباق با محیط جدید، خانواده ارمیا نقش مؤثری دارند؛ برای مثال مادرش سعی می‌کند بین او و محیط گذشته فاصله ایجاد کند: «می‌خواهیم برویم خانه عمه جان. آن‌جا اگر آن‌ها چیزی در مورد انقلاب و جنگ گفتند تو چیزی نمی‌گویی - ها!» (همان: ۹۶) و پدرش نیز تلاش می‌کند تا با دعوت کردن از او برای انجام فعالیت‌های اقتصادی، وی را با محیط بدون مصطفی و خاطرات جنگ انطباق دهد: «معمر خیلی راحت بود

که به ارمیا بگوید: درست را زود تمام کن بیا تو کار اقتصاد. دیگر این جوان‌بازی‌ها بس است» (همان: ۹۶).

کسب مهارت‌های جدید، عامل مهم دیگری که یاری‌گر ارمیا برای گذراندن تکلیف سوم است؛ مانند رفتن به دانشگاه و کسب مهارت‌هایی مثل شرکت در مسابقه فوتبال در دانشگاه و حضور در جمع تیم فوتبال دانشکده عمران؛ چنان‌که با شرکت در این مسابقه‌ها دوباره روحیه شاد در او ایجاد می‌شود و رابطه‌اش با دیگران نیز اندکی تغییر می‌کند: «به عقب برگشت. ارمیا را که به زمین افتاده بود، بلند کرد. او رابوسید. بازی‌کنان عمران به ترتیب مهاجم و ارمیا را می‌بوسیدند. ارمیا خوش‌حال بود» (همان: ۱۰۰).

پذیرش تغییر در محیط نیز از دیگر عواملی است که به شخص مصیبت دیده کمک می‌کند تا با محیط بدون حضور متوفی انطباق پیدا کند. در رمان ارمیا، تغییر محیط زندگی از خانه به سمت شمال کشور و جنگل‌های سبز منطقه شمال، آن هم در اردیبهشت ماه، کمک‌شایانی به ارمیا می‌کند تا بتواند به خوبی مرحله سوم تکلیف سوگ را به پایان برساند: «حالا برایش انتهای این جاده جذاب شده بود. دوست داشت بداند تمدن بشری کی و کجا تمام می‌شود و آیا به سرانجام می‌رسد یا نه» (همان: ۱۳۰). در جاده شمال، احساس خوشایندی به ارمیا دست می‌دهد که این امر نتیجه پذیرش تغییر در محیط است. در صحنه از داستان، علی‌رغم تنهایی و تاریکی جاده، ارمیا وقتی می‌بیند حوصله‌اش سررفته است؛ با صدای بلند شروع به گفتن «لا اله الا الله» می‌کند: «حالا دیگر احساس تنهایی نمی‌کرد. نمی‌دانست چند ساعت است که بلند «لا اله الا الله» می‌گوید. به قدری بلند فریاد می‌کشید که صدایش گرفته بود؛ اما اهمیتی نمی‌داد. [...] تا به حال آن قدر از چیزی لذت نبرده بود» (همان: ۱۳۴). این لذتی که راوی داستان، از احوالات درونی ارمیا توصیف می‌کند، حسی تازه از جهان پیش روی اوست که با پیش رفتن به سوی پذیرش تغییر در محیط و بازنگری در الگوهای که در برابر داشته و تعریفی دوباره از اهدافش در زندگی، نهایتاً منجر به این شود که ارمیا بتواند با موفقیت تکلیف سوم را پشت سر بگذارد.

۲-۴. تغییر جای متوفی از نظر عاطفی و ادامه دادن به زندگی

تغییر جای متوفی از نظر عاطفی، یعنی «بیرون کشیدن نیروی عاطفی از متوفی و به ودیعه نهادن آن در رابطه‌ای دیگر» (وردن، ۱۳۷۷: ۳۲). ورودن معتقد است شخص مصیبت‌دیده هیچ‌گاه، شخص فقید را به صورت کامل فراموش نمی‌کند، بلکه همین که دیگر، نیازی به شخص فقید نداشته باشد، به مرحله پایانی سوگواری رسیده است و می‌تواند به زندگی عادی خود ادامه دهد (همان: ۳۳-۳۲). از نظر وی، «سوگواری زمانی پایان می‌یابد که سوگوار در جریان زندگی

روزمره خویش، دیگر نیازی به حضور تصویر متوفی با شدت و حدت افراط‌آمیز نداشته باشد» (همان: ۳۳). در رمان ارمیا، این مرحله و شروع آن زمانی اتفاق می‌افتد که ارمیا، به معدن رفته، به معدنچیان پیوسته است و توانسته به زندگی مؤثر خود در جهان بدون مصطفی ادامه دهد. ارمیا در این مرحله و در جایی دور از جبهه و خانواده، آن نیروی عاطفی شدیدی را که ناشی از دل‌بستگی عمیق به مصطفی بود، در رابطه‌های دیگری چون رابطه با معدنچیان، جنگل، سنگ، درخت، ابر و خزه به ودیعه می‌نهد و به منصه ظهور می‌رساند؛ برای نمونه در صحنه‌ای که ارمیا، چند روز معدنچیان را ترک می‌کند و به دامنه پستی جنگل می‌رود، این امر کاملاً ملموس است:

«با این‌که در دامنه پستی جنگل، در ظاهر هیچ موجود دارای شعوری برای دوست داشتن موجود نبود؛ اما آدم یاد می‌گرفت که به سنگ و درخت و ابر و خزه هم عشق بورزد. همه این‌ها یک مفهوم پیدا می‌کردند و به این مفهوم واحد می‌شد عشق ورزید. این مفهوم واحد را ارمیا دوست داشت. به این مفهوم واحد عشق می‌ورزید» (امیرخانی، ۱۳۸۷: ۱۵۰).

این توصیف راوی از عشق ورزیدن ارمیا به جنگل و سنگ و درخت و ... نشان می‌دهد که وی از نظر عاطفی، آن وابستگی شدید به مصطفی را دیگر ندارد و توانسته آن علاقمندی را به سوی دیگر و گونه‌ای متفاوت سیر دهد: «حالا برای ارمیا سنگ و درخت و خزه و حتا مامان شپین و حتی مصطفی هیچ فرقی نداشتند» (همان: ۱۵۰). در واقع آن دل‌بستگی افراط‌آمیز به مصطفی، جای خود را به یک رابطه عاطفی با گزینه‌های جایگزین دیگر داده است. هر چند مصطفی به طور کامل فراموش نمی‌شود، یافتن مکانی مناسب برای او در زندگی، از لحاظ عاطفی، طوری اتفاق می‌افتد که ارمیا قادر می‌شود به زندگی مؤثر خود ادامه دهد:

«تا شب هیچ کاری نداشت الا این‌که فکر کند و با خودش حرف بزند. در این حال اصلاً خسته نمی‌شد. راحت‌تر بود که تنهایی فکر کند و تنهایی حرف بزند. حالا دیگر دلش هم برای مصطفی تنگ نمی‌شد» (همان: ۱۵۳).

این‌که ارمیا دلش هم برای مصطفی تنگ نمی‌شود، نشان می‌دهد وی، در این مرحله از دل‌بستگی شدید به مصطفی رهایی یافته و به این نوع زندگی عادت کرده است.

ارمیا در این مرحله سعی می‌کند دل‌بستگی جدیدی برای خود ایجاد کند؛ هرچند این دل‌بستگی‌های جدید رنگ و لعاب وابستگی شدید به مصطفی را ندارد. مصداق این موضوع را در صحنه‌ای از داستان که ارمیا بعد از چند روز از دامنه پستی جنگل به همراه کاووس باز می‌گردد و مورد تقدیر پیرمرد قرار می‌گیرد، می‌توان مشاهده کرد: «درنگ نکرد. دست‌ها را گشود و پیرمرد را در آغوش کشید. - چطوری پدر جان؟ حسابی تو زحمت افتادی!» (همان: ۱۷۳-۱۷۲). این

تغییر عاطفی در بسیاری از صحنه‌های داستان در زمانی که ارمیا در جنگل و همراه معدنچیان به سر می‌برد، اتفاق می‌افتد؛ برای مثال بعد از بازگشتن ارمیا از دامنه پستی جنگل و حضور در کنار معدنچیان، راوی این گونه وضعیت روحی او را روایت می‌کند:

«ارمیا خیلی خوش حال شد. انتظار داشت از او بپرسند در این مدت تنهایی چه کار می‌کرده است و جواب دادن به این سؤال خیلی راحت‌تر بود و تازه احتمالاً برای معدنچی‌ها این جواب جذاب‌تر بود. ارمیا با آرامش و متانت تمام برای‌شان مزه انجیرهای نرسیده و سبزی‌های کوهی را شرح داد. با تعجب نگاه می‌کردند» (همان: ۱۷۷).

این آرامش و متانت ارمیا، و شرح مزه انجیرها و سبزی‌های کوهی، مبین این‌که وی از تنهایی و گوشه‌گیری دست کشیده است و به چیزهای دیگر هم عشق می‌ورزد. حتی گاهی این تغییر جای متوفی از نظر عاطفی، در رمان ارمیا، به وسایل و ابزار کار نیز انتقال پیدا می‌کند: «در عین سرو صدای آزاردهنده مته، به آرامشی غریب دست پیدا کرده بود. از کار در معدن خوشش آمده بود. حالا می‌توانست در سرو صدای شدید مته و کمپرسور هم فکر کند! تا وقت ناهار یک‌بند کار می‌کرد» (همان: ۱۸۷). در حقیقت، ارمیا در این اواخر متوجه می‌شود چیزها و کسانی هستند که برایش خوشایند باشند؛ لذا سعی می‌کند خود را در معدن و با ابزار معدن سرگرم یا حتی در فعالیت‌هایی همراه معدنچیان شرکت کند. راوی رمان این عادت ارمیا به وضعیت جدید را این-گونه روایت می‌کند:

«ارمیا به کار در معدن عادت کرده بود. ارمیا به معدنچی‌ها هم عادت کرده بود. آن‌ها را دوست داشت. حتا اگر با دست نشسته غذا بخورند. حتا اگر وقتی غذا داغ است، آن را فوت کنند که بوی بد دهان‌شان به شامۀ ارمیا برسد. حتا اگر بوی بد عرق بدن‌شان از پشت میز شام به مشام برسد» (همان: ۱۹۰).

برای بسیاری از مردم انجام تکلیف چهارم مشکل‌ترین مرحله در سوگوای است. در این مرحله از مصیبت گیر می‌کنند و بعدها در می‌یابند که زندگی‌شان به گونه‌ای در نقطه وقوع ضایعه متوقف شده است؛ اما می‌توان از پس تکلیف چهارم برآمد (ن.ک: وردن، ۱۳۷۷: ۳۴). ارمیا نیز در این مرحله دریافته است که آدم‌ها و چیزهای دیگری هم هستند که می‌توان دوستشان داشت و این به معنی کمتر دوست داشتن مصطفی نیست:

«آن‌قدر به زنده‌گی در معدن و کنار پیرمرد عادت کرده بود که به راننده‌های کامیون تلفن خانه‌شان را داده بود تا پدر و مادرش را از سلامتی او با خبر سازند. ارمیا حالا در معدن احساس راحتی می‌کرد» (امیرخانی، ۱۳۸۷: ۱۹۰).

این توصیفات از شرح حال ارمیا، بیان‌کننده این است که وی علی‌رغم داشتن دل‌بستگی شدید به مصطفی و گذراندن وضعیت سخت و طاقت‌فرسای از دست دادن او، در این مرحله به این باور رسیده بود که می‌توان ضمن دوست داشتن مصطفی، کورسوی امیدی هم داشت که زندگی در جریان است و زندگی را باید از سر گرفت. باید گفت ارمیا ضمن پذیرش واقعیت فقدان مصطفی، با تلاش و سعی فراوان به‌خصوص در هجرت‌هایی که متحمل شد، توانست از میزان وابستگی افراطی و دل‌بستگی عاطفی خودش به مصطفی بکاهد و در واقع خود را از این بند رها کند.

در مجموع می‌توان گفت ارمیا، چهار تکلیف سوگواری را با مشقت، ولی به خوبی در این برهه از زندگیش به پایان می‌رساند؛ چراکه در مرحله چهارم، دوباره به زندگی علاقه پیدا کرده است و احساس امیدواری بیشتری در او پیدا شده و با پذیرش نقش‌های جدید در زندگی به احساس خشنودی و خرسندی نسبی نیز دست یافته است.

۲-۵. شناخت‌ها و رفتارها

الگوهای فکری بسیار متفاوتی نشانه سوگواری هستند. بعضی فکرها در مراحل اولیه عزاداری عادی است و معمولاً پس از کوتاه زمانی از میان می‌رود؛ اما گاه فکرهایی دوام می‌یابد و سبب احساس‌هایی می‌گردد که ممکن است منجر به افسردگی یا اضطراب شود (وردن، ۱۳۷۷: ۴۵). واکنش‌های طبیعی ماتم اغلب شماری رفتارهای خاص به همراه دارد. دامنه این رفتارها ممکن است از اختلال در خواب و اشتها تا حواس‌پرتی و گوشه‌گیری گسترش داشته باشد. از جمله شناخت‌ها و رفتارهای مطرح شده در رمان ارمیا عبارتند از:

۲-۵-۱. ناباوری

این فکر اغلب نخستین چیزی است که پس از شنیدن خبر مرگ به ذهن می‌رسد، به‌خصوص اگر مرگ ناگهانی باشد. شخص با خودش می‌گوید: «چنین اتفاقی نیفتاده است، باید اشتباهی پیش آمده باشد» (وردن، ۱۳۷۷: ۴۵). احساس ناباوری در رمان ارمیا را می‌توان زمانی که ارمیا، خبر ارتحال حضرت امام (ره) را از رادیو می‌شنود؛ مشاهده کرد. «- تو داری چه می‌گویی؟ حواست هست؟! - تو نمی‌فهمی داری چه می‌گویی! مرده، مگر امام هم می‌میرد؟! داری چه می‌گویی؟» (امیرخانی، ۱۳۸۷: ۱۹۵). این حالت ذهنی و شناختی ناباوری در خبر ارتحال امام (ره) را علاوه بر ارمیا می‌توان در سایر شخصیت‌های داستان، مثل معدن‌چیان نیز مشاهده کرد: «همه گیج بودند. هنوز باور نکرده بودند» (همان: ۱۹۷). رئیس معدن‌چیان بعد از آن که ارمیا را دعوت به آرامش می‌کند، می‌گوید: «او هم مثل ما آدم بوده دیگر. هر آدمی یک روز می‌میرد. خواست خدا

بوده. از دست ما که کاری ساخته نیست. رئیس حتا خودش هم حرف‌های خودش را باور نکرد. امام مثل آن‌ها نبود!» (همان: ۱۹۷). این جمه آخر نشان می‌دهد که حتی رئیس معدن‌چیان نیز خبر ارتحال امام را باور نکرده است.

۲-۵-۲. سردرگمی و حواس‌پرتی

بسیاری از آدم‌هایی که تازه مصیبت دیده‌اند، می‌گویند فکرشان بسیار آشفته است، نمی‌توانند افکارشان را منظم کنند، در تمرکز مشکل دارند و چیزها را فراموش می‌کنند (وردن، ۱۳۷۷: ۴۶). در رمان ارمیا، بیشتر شخصیت اصلی دچار گیجی و سردرگمی می‌شود. راوی احساس گیجی ارمیا را این‌گونه توصیف می‌کند: «می‌خندید. گریه می‌کرد مثل دیوانه‌ها دور خود می‌چرخید» (امیرخانی، ۱۳۸۷: ۷۳). از بارزترین صحنه‌های حواس‌پرتی ارمیا، مربوط به زمانی است که وی از دانشگاه به خانه بر می‌گردد و یادش می‌رود که صبح با ماشین به دانشگاه رفته است: «ای وای! ماشین همان‌جا جلو در دانش‌گاه است. من یادم رفت با ماشین برگردم خانه. یعنی اصلاً حواسم نبود» (همان: ۱۱۵). در ماجرای ارتحال حضرت امام (ره) نیز در صحنه‌هایی از داستان به ارمیا، احساس گیجی و سردرگمی دست می‌دهد؛ برای مثال زمانی که خبر ارتحال امام (ره) را ارمیا از رادیو می‌شنود؛ دچار این احساس می‌شود: «ارمیا مثل دیوانه‌ها دور اتاق راه می‌رفت. گاهی سرش را به دیوار تکیه می‌داد. مثل باران از گونه‌اش اشک می‌ریخت. همه گیج بودند» (همان: ۲۱۷). در ماجرای ارتحال حضرت امام (ره)، این احساس گیجی در سایر شخصیت‌ها نیز دیده می‌شود: «اما حالا مرگ یک نفر زاویه دید آن‌ها را عوض کرده بود. همه گیج بودند. وقتی خبر مرگ امام را می‌شنیدند. آقای رئیس معدن سنگ‌های ساختمانی، اگر قبل از این که به فکر معدنش باشد، به فکر چیز دیگری باشد، گیج می‌شود» (همان: ۲۰۲).

۲-۵-۳. توهّم

توهّم، هم از نوع بصری و هم سمعی جزو رفتارهای عادی در مصیبت‌دیدگی است؛ چون توهّم تجربه‌ای است که برای بسیاری از مصیبت‌دیدگان پیش می‌آید. این تجربه معمولاً شامل مناظر و تصاویری گذراست که پس از فقدان متوفی اغلب چند ثانیه به دازا می‌کشد و کلاً پیش‌درآمد عزاداری دشوارتر و پیچیده‌تری نیست (وردن، ۱۳۷۷: ۴۶). ارمیا نیز پس از شهادت مصطفی، گاهی دچار احساس توهّم بصری محدود می‌شد: «قیافه مصطفی را به صورتی مبهم می‌دید. چشم‌هایش را بست. سعی می‌کرد تصویر مصطفی را در ذهنش بسازد. سر مصطفی را روی دست خودش می‌دید. مصطفی آرام به او گفت: «ارمیا» (امیرخانی، ۱۳۸۷: ۳۳). از دیگر صحنه‌های داستان در این زمینه، مربوط می‌شود به زمانی که ارمیا به همراه پدرش در رستوران سفارش

دیزی می‌دهند و ارمیا که دچار احساس توهّم شده است، دیزی درون کاسه فلزی دسته‌دار را پوستِ سر مصطفی می‌بیند: «ارمیا باز هم نگاه کرد. انگار پوست سر مصطفی را کنده باشند. داخل کلاه آهنی پر از خون شده بود. خون لخته شده مغز مصطفی. فریاد کشید» (همان: ۶۳).

۲-۵-۴. اختلال در خواب

اختلال در خوابیدن در اشخاصی که در مراحل اولیه عزاداری‌اند، غیر عادی نیست. این حالت ممکن است مشکل در به خواب رفتن یا بیدار شدن و خواب نرفتن در سحرگاه باشد (وردن، ۱۳۷۷: ۴۶). ارمیا، بعد از شهادت مصطفی، دچار این حالت به‌خصوص در هنگام بازگشت به خانه می‌شود؛ ارمیایی که در جبهه و در بحبوحه جنگ و اصابت تیر و ترکش و خم‌پاره، به همراه مصطفی در سنگر، به خواب راحت می‌رفت، بعد از شهادت مصطفی، نمی‌تواند بخوابد. در اولین شبی که از جبهه به خانه برمی‌گردد، این حالت اختلال در خواب را راوی داستان این‌گونه توصیف می‌کند: «دیشب راحت نخوابیده بود. ستون مهره‌هایش را انگار با میخ به تخت کوبیده باشند. آرام به بدن خود تکانی داد. عضلاتش با صدایی مثل نان خشک می‌شکستند» (همان: ۷۱). گاهی اختلال در خواب برای شخص مصیبت‌دیده، در بیدار شدن و خواب نرفتن در سحرگاه است. ارمیا نیز در همان هفته‌های اول بعد از شهادت مصطفی، به صورت محدود و در خانه، دچار این حال می‌شود: «نماز صبحش را خواند. به جز دو روز در هفته همیشه بعد از نماز صبح کاری داشت که مجبور باشد بیدار بماند. طول و عرض اتاق را چند بار پیمود. هیچ کاری نداشت. شاید با مزخرف‌ترین روحیه عمرش به رخت‌خواب رفت» (همان: ۷۲).

۲-۵-۵. گوشه‌گیری

از جمله ویژگی‌های شخصی که عزیزی را از دست داده، انزوا طلبی و گوشه‌گیری از دیگران است: «کسانی که متحمل ضایعه‌ای شده‌اند غیر عادی نیست که بخواهند از دیگران کنار بکشند. این نیز معمولاً پدیده‌ای است زودگذر و اصلاح خواهد شد» (وردن، ۱۳۷۷: ۴۹-۴۸). ارمیا نیز بعد از شهادت مصطفی، برای مدتی از دیگران، گوشه‌گیری می‌کند، در جبهه، دیگر مثل سابق کاری انجام نمی‌دهد و بیشتر اوقات در سنگر به سر می‌برد؛ برای مثال در گزارشی که از وضعیت ارمیا نوشته شده، چنین آمده است: «جناب دکتر روان‌کاو، بیمار از هفته‌ی گذشته که به -ترین دوستش و شاید تنها دوستش در جبهه را جلو چشمش از دست داده، از سنگر به جز برای یک عملیات شناسایی خارج نشده است» (امیرخانی، ۱۳۸۷: ۲۱). این جمله آخر گزارش، نشان می‌دهد که ارمیا قبل از شهادت دوستش، اکثر مواقع بیرون از سنگر بوده؛ ولی بعد از شهادت مصطفی به جز یک عملیات شناسایی، اوقات خود را در انزوا گذرانده است. گوشه‌نشینی ارمیا در

سوگ مصطفی، در کلام رزمندگان حاضر در جبهه نیز مطرح است: «رفته تو لک، از سنگر بیرون نمی‌آید، آن هم از آن سنگر درب و داغان، نگذاشت لامپ بزنند برای سنگرش، اسمش چی بود؟ مثل خودش عجیب‌غریب... - ارمیا. - هان ارمیا! کم حرف هم هست» (همان: ۲۷-۲۶). گوشه‌گیری ارمیا، تا مدتی حتی بعد از بازگشت از جبهه وجود دارد؛ برای مثال زمانی که پدر و مادر ارمیا با بازگشت ارمیا به خانه و در موقع صرفِ شام او را سؤال پیچ می‌کنند: «- ارمی، آن‌جا غذا چی می‌خوردی؟ - شب کجا می‌خوابیدی؟ - تو سنگر سخت که نبود، نه؟ - ارمی، از صدای تیر و گلوله نمی‌ترسیدی؟ کاسه‌ی صبر ارمیا لب‌ریز شده بود. هرچند می‌خواست با خوش‌رویی جواب تمام سؤالات مادر و پدر را بدهد اما انگار نمی‌شد. غذا خورده نخورده بلند شد» (همان: ۷۰-۶۹). در صحنه‌ای که ارمیا، فراموش کرده خودروی خود را از دانش‌گاه بیاورد و پیشنهاد پدر این است که با هم برویم تا تو را کنار ماشینت برسانم، دوباره ارمیا تنهائی را پیشنهاد می‌دهد (ن.ک: همان: ۱۱۶). این انزوا و گوشه‌گیری ارمیا، نگرانی زیادی برای خانواده‌اش ایجاد می‌کند؛ اما بعد از چند هفته، دست از گوشه‌نشینی می‌کشد و سعی می‌کند با رفتن به دانشگاه و حضور در تیم فوتبال دانشگاه، با دوستان خود روابط اجتماعی و عاطفی نسبتاً خوبی برقرار کند (ن.ک: همان: ۱۰۰). و بعدها هم در سفر شمال، با ایجاد رابطه با معدن‌چیان به انزوا-طلبی پایان می‌دهد (ن.ک: همان: ۱۹۰). بدین‌صورت ارمیا شناخت‌ها و رفتارهایی را که معمولاً یک فرد مصیبت‌دیده دارد، تجربه می‌کند و در حال بازگشتن به زندگی عادی خود است که با شنیدن خبر ارتحال حضرت امام (ره) دوباره وارد مراحل و تکالیف سوگ پیش‌آمده می‌شود.

۳. نتیجه‌گیری

تحلیل روانشناختی شخصیت‌های رمان ارمیا بر اساس نظریه سوگ وردن نشان می‌دهد که شخصیت‌های رمان به ویژه ارمیا، با وجود انکار معنی فقدان و فراموشی انتخابی، سرانجام فقدان مصطفی را می‌پذیرد. وی در شهادت مصطفی، دچار اندوه و خشم فراوان می‌شود که از طریق حمایت‌های خانواده، می‌تواند این دردهای مصیبت را پشت سر بگذراند و با یادگیری مهارت‌های جدید، رفتن به دانشگاه، مشارکت در فعالیت‌های دست‌جمعی و سفر به شمال، خود را با محیط بدون شخص متوفی انطباق می‌دهد. سرانجام نیز با تغییر جای متوفی، به معدنچیان، خانواده و عناصر طبیعت عشق می‌ورزد. در طی این مراحل او دچار انواع احساس‌ها مانند اندوه، خشم و حسرت؛ شناخت‌ها و رفتارها چون ناباوری سردرگمی و حواس‌پرتی اختلال در خواب گوشه‌گیری می‌شود؛ اما سرانجام او به زندگی عادی بازمی‌گردد. مهمترین واکنش شخصیت‌های داستانی به خبر رحلت امام (ره)، انکار فقدان رحلت است که این امر نشان می‌دهد شخصیت‌های داستانی در

همان مرحله اول سوگ باقی می‌مانند و نمی‌توانند رحلت امام(ره) را بپذیرند. در واقع نویسنده کوشیده است از این طریق جایگاه معنوی امام(ره) را در بین قشرهای مختلف جامعه نشان دهد.

منابع

- امیرخانی، رضا (۱۳۸۷)، *ارمیا*، تهران: سوره مهر.
- ظاهری عبده‌وند، ابراهیم (۱۳۹۸)، «تحلیل شخصیت در رمان جای خالی سلوچ بر اساس نظریه تکالیف سوگ «وردن»، *ادبیات و پژوهش‌های میان رشته‌ای*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی دو فصل‌نامه علمی، س ۱، ش ۲، صص ۱۴۶-۱۷۶.
- معمدی، غلامحسین (۱۳۷۲)، *انسان و مرگ: درآمدی بر مرگ‌شناسی*، تهران: مرکز.
- وردن، ج. ویلیام (۱۳۷۷)، *رنج و التیام در سوگواری و داغ‌دیدگی*، ترجمه محمد قائد، تهران: طرح نو.
- Yousuf-Abramson, S. (۲۰۲۰). Worden's tasks of mourning through a social work lens. *Journal of Social Work Practice*, ۳۴(۳), ۱-۱۳.
- Worden, J. W. (۲۰۱۸). *Grief counseling and grief therapy. A handbook for the mental health practitioner* (۵th ed.). Springer Publishing
- Cassidy, J., and Shaver, P. R. (۲۰۱۶). *Handbook of Attachment*, ۳rd Edn. New York: Guilford Press.
- Lahousen, T., Unterrainer, H. F., and Kapfhammer, H.-P. (۲۰۱۹). Psychobiology of attachment and trauma—some general remarks from a clinical perspective. *Front. Psychiatry* ۱۰:۹۱۴.